اوریانا فالاچی، روزنامهنگار معروف ایتالیایی، روز جمعه 15 سپتامبر 2006، در سن ۷۷ سالگی، بعد از سالها دست و پنجه نرم کردن با بیماری جانکاه سرطان در شهر زادگاهش فلورانس، درگذشت. اوریانا، هفت سال بود که از بیماری سرطان رنج می‌برد.

اوریانا، روزانه 50 سیگار میکشید. دکتر معالج او، در حیرت بود که چگونه با این که هم سرطان سینه داشت و هم سرطان ریه، هنوز زنده مانده است. اوریانا، در جواب گفته بود: «تو به عنوان پزشک باید با من از زندگی حرف بزنی، نه از مرگ.»

فالاچی، در ۲۹ ژوئن ۱۹۲۹ در فلورانس، در خانوادهای فقیر، اما سیاسی چشم به جهان گشود. خانواده او، هم از طرف خانواده پدری و هم مادری، سابقه فعالیت سیاسی داشتند. مادرش، دختر یک آنارشیست ایتالیائی بود و پدرش یک لیبرال که در جریان مبارزات ضد فاشیستی، به یکی از رهبران این جنبش تبدیل شده بود.

فالاچی، در 16 سالگی به عنوان خبرنگار در یکی از روزنامههای ایتالیایی در فلورانس، آغاز به کار کرد. در این دوران، جنگ جهانی دوم و مبارزات ضد فاشیستی در ایتالیا، در جریان بود. او، به مبارزات زیرزمینی ضد فاشیستی پیوست.

خانم فالاچی، در اواسط دهه ۱۹۶۰، به عنوان خبرنگار جنگی با جسارت بینظیری در جبهههای جنگ به سر برد. او، گزارشهایی را از جنگ ویتنام، جنگ هند و پاکستان، جنگ اعراب و اسرائیل و جنگهای آمریکای لاتین تهیه و به جهان مخابره میکرد.

فالاچی، از نادر روزنامهنگارانی بود که توانست در قرن بیستم با بسیاری از شخصیت‌های سیاسی مشهور جهان همچون یاسر عرفات، رهبر تشکیلات خودگردان فلسطین، محمدرضا پهلوی شاه سابق ایران، احمد زکی یمانی، وزیر نفت سابق عربستان سعودی، هنری کیسینجر، وزیر خارجه سابق آمریکا، گلدامایر، نخست وزیر اسبق اسرائیل و ایندیرا گاندی، نخست وزیر اسبق هند، ذوالفقار علی بوتو، رهبر پاکستان، مجیبالرحمن، رهبر بنگلادش، آیت-الله خمینی، بینانگذار حکومت جمهوری اسلامی ایران، لخ والنسا، رهبر جنبش‌های کارگری لهستان و رییس جمهورسابق این کشور، آریل شارون، نخست وزیر سابق اسراییل و معمر قذافی، رهبر لیبی و...، گفتگو کرده بود که اغلب این گفتگوها جنجالی بوده است.

یکی از مصاحبههای جنجالی اوریانا، با هنری کیسینجر، وزیر سابق آمریکا، بود که پاسخ سر بالا به سئوالات میداد. اما اوریانا، موفق شد با طرح سئوالات مستقیم و غیرمستقیم، ماهیت واقعی او را برای خوانندگان برملا سازد. وی به حدی کیسینجر را سئوال پیچ کرد که سرانجام هنری کیسینجر، اعتراف کرد که جنگ ویتنام، «جنگی بیفایده» بود و افزود که خود را «یک کابوی میبیند که به تنهایی سوار بر اسب پیشاپیش کاروان دلیجانها حرکت میکند.»

هنری کیسینجر گفته است، مصاحبهاش با اوریانا فالاچی، افتضاحترین مصاحبهای بوده که وی در دوران فعالیت سیاسی خود داشته است.

فالاچی، اغلب در مصاحبههایش مصاحبه شونده را به نوعی به چالش میکشید و مجبور میکرد تا چهره واقعی خود را عیان سازد. این شیوه روزنامهنگاری سبب شد که اوریانا فالاچی، هر چه بیشتر در سطح جهانی معروف گردد. به عنوان مثال او شاه ایران را وادار کرد تا سیاست-های ضدانسانی خود در رابطه با اعدام مخالفین و کمونیستها و افکار ارتجاعی مردسالاری را بروز دهد.

همزمان با سفر ریچارد نیکسون، رییس جمهور وقت آمریکا به تهران - مه ۱۹۷۲- ماموران امنیتی شاه، کتاب «زندگی، جنگ و دیگر هیچ» اوریانا را از کتابفروشیها جمعآوری کردند. همچنین نام او در فهرست «سیاه» و سانسور پلیس مخفی(ساواک) قرار گرفت. این کتاب، در سال ۱۹۷۰، جایزه معتبر «بانکارلا» را برد و او یک چهره جهانی شد.

اما مصاحبه اوریانا فالاچی با شاه سابق ایران، نزدیک بود روابط ایران و ایتالیا را تیره سازد. مصاحبهای که اجازه انتشار به زبان فارسی نیافت تا این که روزهای نزدیک به انقلاب 1357 مردم ایران، در میان کتابهای معروف به کتابهای جلد «سفید»، چاپ و توزیع گردید.

مصاحبه اوریانا با محمدرضا شاه، در اکتبر سال ۱۹۷۳، صورت پذیرفت. در آن مصاحبه، آمده است: وی موفق شد شاه را چنان عصبانی کند که سخنانی بگوید که معمولا نمیگفت. از همین رو، روز بعد از جانب دربار از وی خواسته شد مصاحبهاش را تجدید کند و او که توانسته بود نسخهای از مصاحبه را در همان ساعتهای اول از دسترس ماموران ساواک که در غیاب وی در اتاق محل اقامتش به جستجوی آن برآمده بودند، دور نگاه دارد.

فالاچی، مینویسد: اعلیحضرت، در میان سالن با شکوهی که به منزله دفتر کار اوست، ایستاده و منتظر بود. به صحبت مختصر من که میخواستم از این که مرا به حضور پذیرفته بود تشکر کنم جواب نداد و بدون این که کلمهای بر زبان بیاورد دستش را به طرف من دراز کرد و دست دادنش سرد و خشک بود و تعارفش برای این که بنشینم سردتر و خشکتر. همه اینها بدون یک کلمه حرف و بدون یک لبخند. لبها مانند در بستهای به هم فشرده شده بود و نگاه مثل سوز زمستان سرد بود. گویی شاه میخواست به خاطر چیزی مرا سرزنش کند و من نمیدانستم به خاطر چه چیز. شاید هم این رفتار از روی غرور بود و به خاطر این که روش شاهانه را از دست ندهد؟...

و هنوز یک لبخند در صورت شما از یک شهاب در آسمان نایاب تر است. آیا شما هیچ وقت می خندید اعلیحضرتا؟

محمدرضا :- فقط وقتی که موضوع خنده داری اتفاق بیفتد. اما این موضوع باید خیلی خنده دار باشد که غالبا اتفاق نمی افتد. نه ، من از آن آدم هایی نیستم که به هر موضوع احمقانه ای بخندم . اما شما باید درک کنید که زندگانی من همیشه یک زندگانی سخت و دشوار و خسته آور بوده است . فقط دوازده سال اول سلطنت مرا تصور کنید که مجبور بودم چکارکنم ، « رم» در سال 1953... مصدق ... به یاد دارید؟ و تازه من به رنج های شخصی خودم کاری ندارم ، من به رنج هایم در نقش یک شاه اشاره می کنم . البته من نمی توانم خودم را از شاه جدا کنم . پیش از مثل یک « مرد» بودن ، من یک شاهم . شاهی که سرنوشتش باتمام رساندن ماموریتش است . بقیه اهمیتی ندارد.

فالاچی: آیا این متناقض مینماید. میخواهم بگویم که آدم باید خیلی خودش را تنها احساس کند که به جای انسان بودن شاه باشد.

شاه: من تنهایی خودم را انکار نمیکنم. و این تنهایی عمیقتر است. شاهی که نباید درباره آنچه میگوید و آنچه میکند به کسی حساب پس بدهد، اجبارا خیلی تنها است. با وجود این من به کلی تنها نیستم، زیرا نیرویی که دیگران نمیبینند، مرا همراهی میکند. یک نیروی عرفانی. وانگهی من پیامهایی دریافت میکنم، پیامهای مذهبی. من خیلی مذهبی هستم. به خدا باور دارم و همواره گفتهام که اگر هم خدا وجود نمیداشت باید اختراعش میکردیم. واقعا آن آدم-های بدبختی که خدا ندارند، مرا سخت متاثر میکنند. نمیتوان بدون خدا زندگی کرد. من از پنج سالگی با خدا زندگی میکنم، از زمانی که الهاماتی به من شد.

فالاچی: الهامات، اعلیحضرت؟

شاه: بله، الهامات

فالاچی: از که، از چه؟

شاه: از پیامبران۔ آه، تعجب میکنم که نمیدانستید۔ همه میدانند که الهاماتی به من شده است. من حتی این را در زندگینامهام نوشتهام. در کودکی دو بار به من الهام شده است. یک بار در پنج سالگی و بار دوم در شش سالگی. در نخستین بار من حضرت قائم را دیدم که بنا به مذهب ما غایب شده است تا روزی باز گردد و جهان را نجات دهد. در آن روز من دچار یک حادثه شدم و روی یک صخره افتادم۔ و این او بود که سرانجام مرا نجات داد او خود را میان من و صخره جا داد. من این را میدانم زیرا او را دیدهام، نه در رویا، در واقعیت، واقعیت مادی، میفهمید؟ من او را دیدم، همین کسی که همراهم بود او را ندید. و کسی جز من نمی-بایستی او را ببیند. زیرا... آه میترسم منظورم را درک نکنید.

فالاچی: نه حقیقتا نمی فهمم اعلیحضرتا. ما گفتگوی خود را خیلی خوب آغاز کرده بودیم، اما حالا، قضیه این الهامات و تجلیات برای من چندان روشن نیست.

شاه: برای این که شما حرف مرا باور نمیکنید، به خدا ایمان ندارید، به من هم ایمان ندارید. کسانی که ایمان ندارند زیادند.حتا پدرم هم آن را قبول نداشت . او هیچوقت آن را قبول نکرد. او همیشه در این مورد می خندید. به هر حال خیلی از مردم- اگرچه محترمانه – از من سوال می کردند که آیا مطمئن هستم که آن ها وهم وخیال نبوده است . جواب من خیر است. خیر ، برای این که من به خدا ایمان دارم . به این حقیقت که من به وسیله ی خدا انتخاب شده که یک ماموریتی را به پایان برسانم. الهامات من معجزههایی بودند که کشور را نجات دادند. سلطنت من کشور را نجات داد زیرا خدا به من نزدیک بوده است. میخواهم این را بگویم: این درست نیست که همه کارهای بزرگی را که برای ایران انجام دادهام به خودم نسبت دهم. قبول کنیم که میتوانم این کار را بکنم. اما نمیخواهم، زیرا میدانم که کسی پشتیبان من بوده است. خدا. میفهمید؟

فالاچی: نه زیرا ... خوب ، ایا شما این رویاها را فقط در ایام کودکی داشته اید، یا وقتی که بزرگ هم شدید ، برایتان روی داده ؟

شاه:همانطور که قبلا گفتم فقط در زمان کودکی ، هرگز آن ها را در زمان دیگری نداشته ام ، فقط خواب دیده ایم . با فاصله های یک یا دو سال یا حتی هر هفت هشت سال . برای مثال من یک مرتبه در ظرف پانزده سال دو خواب دیدم.

فالاچی:چه نوع خواب هایی ؟ اعلیحضرتا!

خواب های مذهبی ، بر پایه ی تصوفم و خواب هایی که من می دیدم مربوط به این بودکه در دو یا سه ماه آینده چه اتفاقی خواهد افتاد . من نمی توانم به شما بگویم که این خواب ها در چه موردی بودند. آن ها لزوما چیزهایی نبودند که به شخص من مربوط شوند. آن ها در مورد مسایل داخلی کشورم بودند و بنابراین باید محرمانه باقی بمانند. شاید اگر من به جای لغت « خواب» « احساس قبل از وقوع » را به کار ببرم . شما حرف مرا بهتر درک کنید . من به این نوع احساس ها عقیده دارم . من این نوع احساس ها را مرتبا دارم ، مانند غرایزم ؛ قوی و بدون اراده . حتا روزی که به من از فاصله دومتری تیراندازی کردند، این غریزه ام بود که نجاتم داد . برای این که بدون اراده وقتی قاتل قصد داشت تیرش را خلی کند، من کاری کردم که در بوکس به نام « رقص سایه » معروف است و در کمتر از یک ثانیه قبل از اینکه او قلب مرا نشانه کند ، من جا خالی دادم و گلوله به شانه ام خورد. یک معجزه ، من همچنین به معجزات نیز معتقدم . وقتی که شما فکرش را می کنید که من پنج بار مورد

اصابت گلوله واقع شده ام ؛ یک بار روی صورتم ، یک بار در شانه ام ، یک بار در سرم ، دو تا در بدنم و آخرین گلوله که به واسطه گیر کردن ماشه از لوله تفنگ خارج نشد... شما باید به معجزات ایمان داشته باشید.

من تا به حال مقدار زیادی حوادث هوای داشته ایم و از همه ی آنها بدون صدمه ای بیرون آمده ام . شکر معجزات را که خواست خدا و امامان است . من قیافه شمار کم باور می بینم.

فالاچی:بیش تر از کم باور . من قاطی کرده ام . من قاطی کرده ام ، اعلیحضرتا برای این که ... خوب برای این که من خودم را با کسی در حال صحبت می بینم که پیش بینی نمی کردم. من هیچ چیز در مورد این معجزات نمی دانستم . این رویاها و ... من به این قصد به این جا آمده بودم که در باره نفت ، در باره ی ایران ، در باره ی خود شما ... حتا راجع به ازدواج هایتان ، طلاق ها یتان و ... صحبت کنم. به هر حال ، موضع را عوض نکنیم در مورد طلاق هایتان – آن ها می بایست خیلی دراماتیک باشند. این طور نیست ؟ اعلیحضرتا!

فالاچی: طبیعتا اعلیحضرتا! اما یک چیز هست که من باید سوال کنم تا درمورد روشن شدن مساله کمکم کند. اعلیحضرتا ! آیا این صحیح است که شما یک زند دیگر گرفته اید؟ از موقعی که مطبوعات آلمانی اخبار ...

شاه: تهمت و افترا ، نه اخبار . زیرا که این خبر به وسیله ی آژانس خبری فرانسه بعد از آن که در روزنامه فلسطینی « المهار» برای دلایل واضحی انتشار یافت ، شایع شد. یک تهمت احمقانه ، پست و نفرتانگیز ! من فقط به شما بگویم که عکس زنی که به عنوان زن چهارم من فرض شده است ، عکسی است از خواهرزاده ی من ، دختر خواهر دوقلوی من. خواهر زاده ی من که در ضمن ازدواج هم کرده و یک بچه هم دارد. بله ، بعضی از مطبوعات برای بی اعتبار کردن من خیلی کارها می کنند . این ها به وسیله آدم های بی دقت و بد اخلاق اداره می شود. اما آنها چگونه می توانند بگویند که من – من که خواستار قانونی هستم که بیش از یک زن داشتن را ممنوع می کند- دوباره ازدواج کرده و آن هم پنهانی ؟ این غیر قابل تصور است . این غیر قاب لتحمل است ، این شرم آور است !

فالاچی: اعلیحضرتا ! اما شما یک مسلمان هستید . مذهب شما این اجازه را به شما می دهد که بدون طلاق دادن فرح دیبا می توانید زن دیگری اختیار کنید.

شاه: بله البته . بنا بر مذهبم من می توانم چنین کاری کنم ،تا وقتی که ملکه اجازه دهد. در حقیقت حالت هایی هست که کسی مجبور است رضایت دهد... مثلا حالتی که یک زن مریض باشد یا اینکه وظایف زنانه اش را به خوبی انجام ندهد، بدین وسیله برای شوهرش نارضایتی به وجود آورد... روی هم رفته شا باید خیلی ساده باشید اگر فکر کنید که یک شوهر یک چنین چیزی را تحمل کند. در جامعه شما اگر یک چنین حالتی پیش بیاید ، آیا مرد یک زن دیگر نمی گیرد یا بیش از یکی ؟

خوب در جامعه ی ما یک مرد می تواند یک زن دیگر اختیار کند، تا آن جا که زن اول موافقت کند و دادگاه هم تصویب کند. به غیر از این دوشرط که من قانونم را بر اساس آن گذاشته ام ، ازدواج جدید ممکن نخواهد بود. بنابراین من ، خود من ، با محرمانه ازدواج کردن باید قانون را شکسته باشم ! و با چه کسی ؟ با خواهر زاده ام ، دختر خواهر من . گوش کن . من نمی خواهم در مورد چیزی این چنین پست و بی ارزش بحث بیشتری بکنم من حتا صحبت در باره آن را برای یک دقیقه دیگر هم تحمل نمی کنم.

فالاچی:بسیار خوب . اجازه بدهید در مورد آن بیشتر صحبت نکنیم . اجازه دهید بگوییم شما

و ! اعلیحضرتا منکر همه چیز می شوید...

شاه: من هیچ چیز ی را انکار نمی کنم . من حتی زحمت انکار آن را به خودم نمی دهم . حتا من نمی خواهم انکاری بنویسم .

فالاچی: چگونه می شود؟ اگر شما آن را رد نکنید ، مردم خواهند گفت که ازدواج صورت گرفته است.

!شاه: من در حال حاضر به سفارت خانه هایم گفته ایم که انکارنامه ای پخش کنند

!فالاچی: و هیچکس آن را باور نکرد. انکارنامه باید از طرف خود شما باشد اعلیحضرتا

شاه: اما عمل انکار کردن مرا پست و کم ارزش می کند، مرا می رنجاند ، برای این که موضوع هیچ اهمیتی برای من ندارد.

آیا به نظر شما درست می رسد که پادشاهی مثل من، پادشاهی با مشکلات من، خودش با رد کردن ازدواج با خواهر زاده اش کم ارزش کند؟ نفرت انگیز است . نفرت انگیز است !

آیا به نظر شما درست می آید که یک شاه ، امپراتور ایران ، وقت خودش را با صحبت کردن در باره ی این مسایل به هدر دهد؟ صحبت کردن راجع به همسرها ، راجع به زنان ؟

فالاچی: خیلی عجیب است ، اعلیحضرتا ! اگر تا به حال شاهی بوده که صحبت هایش راجع به زنان بوده ، شما بوده اید . و هم اکنون من در این تردید می کنم که حتا زن در زندگی شما به حساب آمده باشد!

شاه: این جا من متاسفانه باید عرض کنم که شما یک برداشت کاملا صحیح داشته اید. زیرا چیزهایی که در زندگی من به حساب می آیند، چیزهایی که در زندگی من نقش داشته اند ، چیزهایی کاملا متفاوتی بوده اند . مطمئنا این ها ازدواج های من نبوده اند . زن ها ، می دانید ... ببینید ! اجازه دهید آن را به این گونه بیان کنیم . من آن ها را ناچیز نمی شمارم . آن ها بیش از هر کس دیگر از انقلاب من بهره برده اند. من مصرانه جنگیده ام تا آن ها حقوق و مسئولیت های مساوی داشته باشند. من حتا آن ها را در لشکر هم هم گذاشته ام. جایی که آنها برای شش ماه آموزش نظامی می بینند و سپس برای مبارزه با بی سوادی به روستاها فرستاده می شوند. و در ضمن فراموش نکنیم که من پسر پدری هستم که کشف حجاب کرد

اما اگر بگویم به وسیله ی یکی از آن ها تحت تاثیر واقع شده باشم صادق نبوده ام. هیچکس نمی تواند در من اثر کند هیچ کس زنان که جای خود دارند زنان فقط زیبایی شان و جذابیتشان و نگاهداشتن زنانگی شان در زندگی مرد مهم هستند. قضیه این فمینیسم چیست؟ این فمینیستها واقعا چه میخواهند؟ شما میگوئید: برابری! بسیار خوب، شما مطابق قانون برابر هستید اما نه از لحاظ توانایی.

اوریانا: این طور نیست اعلیحضرتا؟

شاه: بله، شما زنان هرگز یک میکل آنژ یا یک باخ نداشتهاید یا حتی یک آشپز بزرگ، و اگر از امکان و فرصت صحبت کنید، پاسخ میدهم که شما شوخیتان گرفته است؟. شما تا به حال هیچ چیز بزرگ و جالب نیافریده اید ، هیچ چیز!راستی شما در طی این مصاحبههایتان چند زن قادر به اداره یک کشور را دیدهاید؟

اوریانا: دست کم دو نفر: گلدامایر و ایندرا گاندی.

شاه: چه کسی می داند؟ تمام چیزی که من می توانم بگویم اینست که زنان وقتی حکومت می کنند، از مردان بسیار خشن تر و سخت گیرترند و بسیار بی رحم تر . بسیار از مردان تشنه خون هستند. من حقیقت ها را ذکر می کنم ، نه عقاید را . شماها وقتی که قدرت دارید بدون وجدان هستید. کارتین دومدیسیز را به خاطر بیاورید، کاترین روسیه ، الیزابت اول انگلستان را ، لازم به یادر آوری لوکرس بوژیای شما نیست . با آن زندان ها و عشق های پنهانی اش ، شما ها دسیسه کارید ، شماها شرورید ، همه ی شما .

فالاچی:اما تعجب من از این است که شما شهبانو فرح را برای زمانی که ولایتعهد به سن قانونی نرسیده باشد، نایبالسلطنه کردهاید.

شاه: درست است. بله، اگر پسرم پیش از رسیدن به سن قانونی شاه بشود، شهبانو نایب-السلطنه خواهد شد. در عین حال شورایی وجود خواهد داشت که شهبانو باید با آن مشورت بکند. اما من مجبور نیستم با کسی تبادل نظر بکنم... ولی ما فقط برای بحث در این باره این-جا نیستیم.

اوریانا، در همین مصاحبه از شاه، درباره دموکراسی در ایران و زندانیان سیاسی و اعدام سئوال کرد.

شاه گفت: ... به شما اطمینان میدهم که ایران از بسیاری جهات خیلی دموکراتتر از کشورهای شما در اروپا است... در ایران، کمونیستها غیرقانونی هستند... من دموکراسی را نمیخواهم. نمیدانم با آن چه باید کرد. این دموکراسی ارزانی خودتان باشد.

اوریانا: بخشید، اعلیحضرت! به عقیده من معنایشان این است که مثلا وقتی نیکسون به تهران میآید بعضی کتابها را از کتابفروشیها جمع نکنند. من میدانم که وقتی نیکسون به تهران آمده بود کتاب من درباره ویتنام(زندگی، جنگ و دیگر هیچ)، از کتابفروشیها جمع شد و دیگر توزیع نشد مگر پس از رفتن نیکسون.

شاه: چطور؟

اوریانا: بله، بله

شاه: اما اسم شما در لیست سیاه نیست؟

اوریانا: در تهران، نمیدانم. شاید. اسم من در همه لیستهای سیاه هست.

شاه: عجب... ولی من شما را میپذیرم و شما در کنار من نشستهاید.

اوریانا: بسیار سپاسگزارم.

شاه: و این نشان میدهد که آزادی و دموکراسی وجود دارد.

اوریانا: مسلما. در عین حال اجازه میخواهم سئوالی بکنم: اگر به جای آن که ایتالیایی باشم ایرانی میبودم و در اینجا زندگی میکردم و همین طور که فکر میکنم فکر میکردم، همینگونه که مینویسم مینوشتم، یعنی از شما انتقاد میکردم، آیا مرا به زندان میانداختید؟

شاه: ممکن است. اگر آنچه که میاندیشید و مینوشتید مخالف با قانون بود، محاکمه می-شدید...

اوریانا: نه، نه. نه برای اینها. فرض کنیم به دلیل فشارهایی که مثلا بر دانشجویان و روشنفکران در ایران وارد میشوند.به من گفتهاند که زندانها خیلی پر شده، و زندانیان تازه را در پادگانهای نظامی نگاه میدارند. آیا راست است؟ راستی در حال حاضر چند زندانی سیاسی در ایران وجود دارد؟

شاه: درست نمیدانم. بستگی به این دارد که منظور شما از زندانی سیاسی چه باشد. مثلا اگر از کمونیستها صحبت میکنید، من آنها را زندانی سیاسی نمیدانم زیرا کمونیست بودن به موجب قانون در ایران ممنوع است. در نتیجه به نظر من یک کمونیست زندانی سیاسی نیست بلکه مجرم است... من هیچ ترحمی نسبت به این افراد ندارم... اینها کسانی هستند که باید از میان برداشت.

اوریانا: و آنها را تیرباران میکنند؟

شاه: ... بله، تیرباران میشوند... در اینجا لازم و درست است که بعضیها اعدام بشوند. در این-جا ترحم بیهوده است.

مطلب فوق بر گرفته از لینک زیر می‌باشد :